

تعصب‌ستیزی در مثنوی معنوی مولوی

پوهنمل محمدرضا رهیاب
استاد زبان و ادبیات دری دانشگاه بامیان
mr.rahyab96@gmail.com

چکیده

در تمام قصه‌های مثنوی، نکات و موضوعات بسیار آموزنده پروبال داده شده و به بهترین شکل بیان گردیده اند و سیر اثبات مدعا در مثنوی قوی و غیر قابل تردید و نفی است؛ او از دلایل بسیار عام‌فهم و طبیعی برای اثبات ادعای خود کارگرفته طوری که هر خواننده به راحتی درمی‌یابد که ادعای مولوی ادعای گزاف نیست.

مولوی، در مثنوی خود به مطالب و مسایل متعدد من جمله در مورد تعصب پرداخته است؛ او تعصب را خامی دانسته و با عبارات و تمثیلات گوناگون عواقب و پیامدهای خطرناک تعصب را گوش‌زد نموده است.

شنیدن داستان‌های مثنوی هر زمان شیرین است و آموزنده ولی حلاوت و شیرینی آن در روزگار معاصر که تعصب یکی از مشکلات بنیادی و خانمان‌سوز جامعه بشری می‌باشد، از هر زمانی دیگر آموزندگی و جذابیت بیشتر خواهد داشت.

با توجه به گفته‌های بالا، قدرت تعلیمی مثنوی مولوی به خوبی قابل درک و ارج‌گذاری است و باید از این ویژگی مثنوی استفاده بهینه صورت گیرد. اگر با چشم مولوی به جهان نگاه شود و با دید او رفتار نماییم مقدمات ساخت مدینه فاضله را رقم خواهیم زد و دیگر کسی قربانی بی‌عدالتی و خیره‌سری و خودخواهی نخواهد شد.

کلیدواژه‌ها: عرفان، مولوی، تعصب‌ستیزی، مثنوی

مقدمه

از آنجا که زبان پدیده پویا و متحرک بوده و در بستر زمان دچار تحول و تغییرات گوناگون می‌گردد پس برای تعریف هر مفهوم بهترین نقطه آغاز، تحلیل زبان شناختی است. یعنی ببینیم ریشه لغوی آن چیست، از کجا آمده و چه سیر تحولی را پشت سر گذاشته است. جستجوی این ریشه‌ها - حتا به شکلی گذرا - خیلی چیزها را روشن می‌کند. زیرا کلمه‌ها تصادفی ساخته نمی‌شوند. هر یک تاریخ و سرگذشتی دارند. قرن‌ها زیسته‌اند و در اثر مرور زمان دگرگون شده‌اند. گاه واژه‌یی معنایی متضاد با گذشته خود یافته و به کلی با ریشه‌اش بیگانه شده است. گاه یک رخداد اجتماعی یا سیاسی معنای یک واژه را به کلی دگرگون می‌کند. ولی ما کمتر به این گذشته‌ها و دگرگونی‌ها فکر می‌کنیم. نخواستیم بر این باوریم که معنای کلمه‌ها در گذر زمان ثابت است. اما واقعیت چیزی دیگری است. چنانچه واژه‌های مانند مرغ در فارسی، meat در انگلیسی از معانی اولیه خود دچار تغییر شده‌اند که مرغ و meat از دلالت عام به نوعی خاص تغییر یافته مثل آنها واژه‌های بسیاری را می‌یابیم که دچار تحول و تغییر معنایی گردیده که جای بحث آنها اینجا نیست. بنابراین، زبان می‌تواند نقطه آغاز مطمئنی برای تحلیل مفاهیم باشد. (آریا، ۱۳۹۰: ۲۳۱)

معنای واژه تعصب در لغت‌نامه دهخدا بستن عصابه یا عصابه بر سر بستن گفته شده است که عصابه نیز همان عمامه یا دستار است. حمیت، عصیت و جانب‌داری و طرف‌داری از دیگر معانی تعصب دانسته شده است. حمایت کردن، یاری دادن، پشتی کردن و خویشاوندی نیز از معانی دیگر آن در لغت‌نامه مذکور می‌باشد. فرهنگ معین آن را جانب‌داری سخت‌گیرانه تعریف می‌کند که به معنای امروز آن بیشتر نزدیک است. فرهنگ عمید آن را جانب‌داری کردن از مذهب، به چیزی دل‌بسته و مقید بودن و سخت از آن دفاع کردن، گفته است البته باید گفت که در هر سه فرهنگ مزبور به نحوی عین معانی به‌کار رفته‌اند که خشک اندیشی و ستیهندگی از مترادف‌های فارسی سره آن است. (دهخدا، ۱۳۶۷؛ معین، ۱۳۸۸ و عمید، ۱۳۸۷)

شاید همین اندازه پرداختن به ریشه لغوی مفهوم تعصب کافی باشد که بفهمیم بنیاد تعصب از نظر زبانی و مفهومی بیشتر با «عصیت» و «سخت‌گیری» در ارتباط است. نزدیکترین مترادف انگلیسی آن نیز Dogmatism, Fanaticism و Bigotry است. البته مترادف‌های دیگری در واژه‌نامه‌های انگلیسی موجود است که به رغم تشابه و پیوندی که دارند، هر یک بر وجهی از وجوه آن متمرکز اند. به نظرم کلمه Fanaticism نزدیک‌ترین مترادف تعصب در فارسی است. منابع انگلیسی آن می‌نویسند: باور بی‌قید و شرط به درستی یک اصل بدون داشتن دلایل دقیق و روشن و بدون آمادگی برای هر گونه بحث یا گفتگو درباره درستی آن. به بیان دیگر، باورها و رفتارهایی که با حرارت و اشتیاق غیر انتقادی و خواست و اصراری وسواس گونه همراه اند تعصب محسوب می‌شوند. و تعصب یک باور یا رفتار است که با حرارت بی‌چون و چرا، به ویژه برای اهداف سیاسی یا دینی انجام شود. (Oxford, 1386)

فارغ از تعاریف فوق می‌توان به اختصار گفت که در زبان امروز فارسی ما کسانی را متعصب یا جزم‌اندیش می‌دانیم که مصرانه بر عقاید خود پافشاری می‌کنند، بی‌آنکه دلیل منطقی برای درستی آنها داشته باشند. از هر گونه گفتگو درباره چپستی و ماهیت باورهای خود گریزانند و پیوسته مراقب اند خدشه‌یی به پیش‌فرض‌های مسلمی که در ذهن دارند وارد نشود. در نتیجه در درستی باورهای شان تردیدی ندارند و هرچه جز آن باشد را بدون بررسی و ارزیابی غلط می‌دانند. مجموع این شرایط باعث می‌شود که افراد متعصب معمولاً بدبین، متوهم، تندخو، خشن، ناشکیبا و شتاب‌زده باشند.

ماهیت تعصب از نگاه مولانا

سخت‌گیری و تعصب خامی است تا جنینی کار خون‌آشامی است

(مولوی، ۱۳۸۹)

بیت فوق یکی از ابیات داستان معروف فیل در سرای تاریک است که چون مردم نمی‌توانستند آن را ببینند هر یک با لمس بخشی از بدنش تصویری از او داشت. یکی می‌گفت پیل مانند ناودان است چون او خرطوم فیل را لمس کرده و آن دیگری که دست

برپشت پیل زده آن را تخت روان تصور کرده و آن دیگری که گوش فیل را لمس کرده آن را بادبزن دانسته و آنکه پای فیل را لمس کرده آن را ستون تصور می‌نموده است البته علت همه این برداشت‌های ناقص و ناکافی از هیکل و جسم فیل، تاریکی (جهل) بود که در فضای تاریک‌خانه موجود بود و اگر روشنی (علم) در آن تاریک‌خانه وجود داشت این همه اختلاف نظر در میان مردم پدید نمی‌یامد که مولوی خود به این روشنائی چنین اشاره کرده و اصل داستان این است:

<p>پیل اندر خانه تاریک بود از برای دیدنش مردم بسی دیدنش باچشم چون ممکن نبود آن یکی را کف به خرطوم او فتاد آن یکی را دست برگوشش رسید آن یکی را کف چو بر پایش بسود آن یکی بر پشت او بنهاد دست همچنین هر یک به جزوی که رسید از نظرگه گفت شان شد مختلف در کف هر کس اگر شمعی بدی</p>	<p>عرضه را آورده بودنش هـنـود اندر آن ظلمت همی شد هر کسی اندر آن تاریکیش کف می‌بسود گفت همچون ناودانست این نهاد آن برو چون بادبزن شد پدید گفت شکل پیل دیدم چون عمود گفت خود این پیل چون تختی بدست فهم آن می‌کرد هر جا می‌شنید آن یکی دالش لقب داد این الف اختلاف از گفت شان بیرون شدی</p>
---	---

(مولوی: ۱۳۸۹)

این داستان گویای یک واقعیتی است که امروز این واقعیت در تمام جهان جاری و جاری است، در جهان ما جزم اندیشی همواره مشکل‌ساز بوده و در مقاطع مختلف انسان‌ها را به جان هم انداخته‌اند و چه بسا که افراد زیادی از دم تیغ تعصب و جزم اندیشی آب نخورده‌اند.

البته باید یادآور شوم که تعصب تنها در باورهای دینی وجود ندارد، بلکه در بسیاری مسایل و باورهای دیگر نیز قابل مشاهده و ملاحظه است. هرگاه باوری به اندازه قدرت یافت که شک و استدلال برنتافت تعصب به‌میان می‌یاید و این باور ممکن در مورد یکی از اوصافی باشد که با دین و دیانت هیچ ربطی نداشته باشد. مانند: باورمندی مفرط بر فضایل و توانایی‌های خود و نفی هرگونه انتقاد و نظر نسبت به آن فضایل مفروض، نوعی

تعصب است و به همین منوال وابستگی بیش از حد معمول به هر چیزی دیگر تعصب آفرین است. البته باید گفت که تعصب تنها از طریق دل‌بستگی افراطی به وجود نمی‌آید بلکه از نفرت افراطی نیز شکل می‌گیرد و به همان اندازه که علاقه به چیزی تعصب‌زا است به همان پیمانه نفرت از چیزی تعصب‌آور می‌باشد.

اینکه چگونه بدانیم آیا تعصب داریم یا نداریم، باید متوجه رفتار، گفتار، قضاوت و ... خویش باشیم و آنها را با معیار و مقیاس اعتدال و میانه‌روی بسنجیم؛ دوری از اعتدال چه در عشق و علاقه باشد یا در نفرت و بدبینی، ما را به کام ازدهای تعصب می‌راند و کم‌کم مجاری دریافت حقایق، بیمار و بیمارتر شده و سرانجام به جایی می‌رسیم که دیگر این طرق دریافت درست کار نکرده و مارا دچار اشتباهات و خطاهای گوناگون می‌نمایند. مولوی بی‌جهت به مذمت تعصب و دکم‌اندیشی نپرداخته است بلکه زشتی و پلشتی این صفت مذموم را با قدرت نگاه ریزبین خود دیده است و آنگاه با شواهد و دلایل، خوانندگان مثنوی را از عواقب خطرناک این بیماری آگاه کرده و با تشبیهات بسیار زیبا سیمای زشت تعصب را نمایانده است که داستان رفتن مردم به دیدن فیل یکی از این شهکارهای ادبی و هنری مولانا است.

در باره این داستان مثنوی تفسیرها بسیار است و می‌توانید آثار مولوی پژوهان را در این زمینه بخوانید. در این مقاله من حیث ارتباط بحث به چند بیت از میان ابیات این داستان اشاره خواهیم کرد. آنجا که پس از تفاوت دیدگاه‌های افراد گرفتار در تاریکی، مولانا گفته است:

ما برو چون میوه‌های نیم‌خام
زانک در خامی نشاید کاخ را
سست گیرد شاخ‌ها را بعد از آن
سرد شد بر آدمی ملک جهان
تا جنینی کار خون‌آشامی است

این جهان همچون درختست ای کرام
سخت گیرد خام‌ها مر شاخ را
چون بیخت و گشت شیرین لب‌گزان
چون از آن اقبال شیرین شد دهان
سخت‌گیری و تعصب خامی است

(مولوی: ۱۳۸۹)

دوتعبیر بسیار زیبا برای حال و روز متعصبان در این چند بیت آمده است که می‌تواند مبنایی برای تفسیرهای بسیار باشد. یکی میوه نرسیده است که به سختی به شاخه چسپیده و دیگری جنینی که در رحم مادر هنوز آماده تولد نیست و از خون او تغذیه می‌کند. میوه خام که مراحل تکامل خود را طی نکرده، هم پوستی سخت دارد و هم به سختی به شاخه متصل است. اما زمانی که به بلوغ و تکامل می‌رسد، ابتدا نرم می‌شود و از آن سختی رهایی می‌یابد و سپس آماده بهره‌برداری و افتادن از درخت است. این شکوفایی و بالندگی که با شیرینی در طعم و نرمی بافت میوه همراه است، استعاره‌ی برای اندیشه‌های بارور است که نرم و منعطف و آماده شنیدن دیدگاه‌های متفاوت‌اند. اندیشه‌های پویا که با سرسختی به گذشته نچسپیده‌اند و سبک‌بار و چالاک آماده حرکت به سوی حقیقت‌اند. (جعفری: ۱۳۹۰)

تعبیر دوم نیز بسیار دقیق و عمیق است؛ جنینی که هنوز در رحم مراحل رشد را طی نکرده و آماده تولد نیست، برای بقا راهی جز تغذیه از خون مادر ندارد. از سویی دیگر، بی‌اطلاعی جنین از دنیای بیرون نیز استعاره‌ی دیگر برای محدودیت و بسته بودن ذهن متعصبان است. زیرا آنان هیچ تعامل و گفتگویی با دنیای خارج از حصار ذهنی خود ندارند. در نتیجه تصور می‌کنند، تمام جهان همان زندانی است که خود را در آن گرفتار کرده‌اند. تعبیر خون‌خواری در این بیت نیز ایهام دارد. هم بیانگر دوران جنینی است و هم تداعی کننده پیامدهای تعصب در جهان است که منشاء بسیاری از خشونت‌ها و خونریزی‌ها در طول تاریخ بوده است. (جعفری، ۱۳۸۲ و نیکلسون، ۱۳۷۸)

ریشه‌ها و نتایج تعصب از نظر مولوی

نادانی نخستین عامل زمینه‌ساز تعصب است، که در سخن مولانا از آن به «خامی» یاد شده است. هر چند کلمه خامی در این بیت می‌تواند به معنای کم تجربه بودن نیز باشد، اما به همان میزان به معنای نادانی و ناآگاهی است. زیرا اساساً میان «خام» به معنای کم تجربه و «خام» به معنای بی‌اطلاع نیز پیوندی ناگسستنی می‌باشد. وقتی می‌گوییم فلانی هنوز خام است، هم به این معناست که تجربه کافی ندارد و هم دلالت بر بی‌اطلاعی

او از دانش یا مهارتی معین دارد. ضمن آنکه خامی معنای سومی هم دارد و آن فریب خوردگی است. وقتی آدم خام می شود، یعنی فریب می خورد. بنابراین، تعصب نوعی فریب خوردن نیز محسوب می شود. علاوه بر آن «خام» دلالت بر اولیه و مقدماتی بودن یک موجودیت نیز دارد. مثلاً در فرایند پژوهش وقتی می گوئیم «مفاهیم خام» منظور ما همان اطلاعات پردازش نشده اند که هنوز در چرخه تحلیل و تفسیر قرار نگرفته اند و نمی توانند مورد استناد قرار گیرند. خامی در مقابل پختگی هم قرار دارد. غذایی که خام است، آماده هضم و جذب نیست. اندیشه هم که خام باشد مثل غذای خام سخت است و به سادگی جذب نمی شود. (اقبال، ۱۳۶۳)

تعصب و جزم اندیشی در ذهن انعکاس مستقیم بر گفتار و رفتار آدمی دارد. در نتیجه آدم‌های متعصب معمولاً چند ویژگی بارز دارند. نخست آنکه تصور می کنند حقیقت فقط نزد آنان است و دیگران، اگر مثل آنان فکر نکنند، مسلماً همگی راه خطا می روند. شاید به همین دلیل است که آندره ژید می گوید: به آنهایی که در جستجوی حقیقت هستند اعتماد کن و از آنهایی که به حقیقت رسیده اند بپرهیز. (همایی، ۱۳۶۲) زیرا آنهایی که تصور می کنند به حقیقت رسیده اند، با تمام توان می کوشند دیگران را به شکل خود درآورند. زیرا معتقداند که آنان صلاح مردم را بهتر از خودشان می دانند. در نتیجه به حریم خصوصی دیگران تجاوز می کنند و عاشق تفتیش عقاید هستند، تا با یافتن کوچکترین نشانه از مخالفت دست به کار شوند و ریشه دگراندیشان را از بنیاد بخشکانند. (نصری، ۱۳۷۱) آزادی اندیشه را مردود می دانند، زیرا به باور آنان حقیقتی برای کشف باقی نمانده است و هر آنچه بشریت نیاز دارد به طور تمام و کمال فقط نزد آنان است و بس. متعصبان وجود هیچ اندیشه متفاوتی را بر نمی تابند و آن را تهدیدی برای موجودیت خود تلقی می کنند. در نتیجه این عوامل، متعصبان افرادی بدگمان، بدبین، ترشرو، تندخو و کینه توز هستند و بر آتش خشونت در جهان می دمند. (استعلامی، ۱۳۸۶)

پیامدهای تعصب غیر قابل پیش بینی است. با این حال هر چه هست زیان بار، جانکاه و ویرانگر است. زیرا زمانی که رفتار آدمی بر مدار اندیشه و خرد نباشد، ممکن است هر

پیامد اندوه باری در انتظارش باشد. همانطور که تعصب برای خود حد و مرزی نمی‌شناسد، پیامدهای آن نیز حد و مرز ندارند. با این حال، می‌توان گفت «خشونت» نخستین محصول تعصب است. خشونتی که مثل حریق‌های سهمگین می‌تواند به سرعت گسترش یابد و ویرانی به بار آورد. (جعفری، ۱۳۸۲)

رهای از بلای تعصب

اگر بپذیریم که تعصب یکی از بیماریهای مهلک بشریت در طول تاریخ بوده و تا امروز هزینه‌های سنگینی بر جوامع انسانی تحمیل کرده است، باید در جستجوی درمان آن باشیم. نور دانش، آگاهی و خرد نخستین داروی این بیماری مزمین است. (زرین‌کوب، ۱۳۸۲) حضرت مولانا در دفتر دوم مثنوی در این زمینه گفته است:

جان نباشد جز خیر در آزمون	هر که را افزون خیر جانش فزون
جان ما از جان حیوان بیشتر	از چه زان رو که فزون دارد خیر
پس فزون از جان ما جان ملک	کو منزه شد ز حس مشترک
وز ملک جان خداوندان دل	باشد افزون تو تحیر را بهل
زان سبب آدم بود مسجودشان	جان او افزونترست از بودشان
ورنه بهتر را سجد دوتری	امر کردن هیچ نبود در خوری
کی پسندد عدل و لطف کردگار	که گلی سجده کند در پیش خار
جان چو افزون شد گذشت از انتها	شد مطیعش جان جمله چیزها
مرغ و ماهی و پری و آدمی	زانک او بیشست و ایشان در کمی

(مولوی، ۱۳۸۹)

«خبر» در این بیت‌ها همان آگاهی و معرفت است که به سبب وجود آن، انسان می‌تواند به جایگاهی چنین متعالی دست یابد که مسجود فرشتگان باشد. یکی از نتایج دانش و معرفت تمکین و تأمل به آراء و نظریات گوناگون است و احترام به تنوع و تعدد دیدگاه‌ها و باور به آزادی انسان می‌تواند مرهمی بر زخم‌هایی باشد که تعصب و جزم‌اندیشی بر پیکره جامعه انسانی وارد کرده است. (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱)

تعصب یا همان دگماتیسم و جزم‌اندیشی در طول تاریخ با زندگی اجتماعی بشر همراه بوده و خسارت‌های بسیار به بار آورده است. اگر تا امروز آدمی نتوانسته راهکاری موثر برای درمان این درد بیابد، دلایل بسیار دارد که تا کنون مبنای تحلیل‌های تاریخی،

جامعه‌شناختی و روانشناختی بسیار بوده است. با این حال، یکی از مقدمات ضروری برای مواجهه با آن، داشتن معرفت و دانش لازم است برای شناخت مفهوم تعصب و یافتن مرز آن با مفاهیم دیگر است؛ زیرا بسیاری از متعصبان افراطی در ظاهر وانمود می‌کنند که رفتار متعصبانه آنان نشانه روحیه حق‌طلبی است. در نتیجه یافتن مرز میان مفاهیم، بسیار مهم است؛ مهم به این معنا که آدم دچار خودفریبی نشود، نمونه‌های این مرزهای باریک در زندگی فراوان است. یافتن مرز میان شجاعت و حماقت، مرز میان اعتمادبه‌نفس و خودفریبی، مرز میان جسارت و گستاخی و مرز میان مقاومت حق‌طلبانه و لجاجت سرسختانه از جمله مثال‌های متداول در این عرصه هستند. داشتن تعریفی دقیق از این مفاهیم راهی برای تفکیک آنهاست و گفتگوی سقراطی روشی موثر برای رسیدن به این هدف. بازخوانی اندیشه‌های بزرگانی همچون حضرت مولانا نیز می‌تواند این مسیر دشوار را هموار سازد و راهی برای شناخت هر یک در اختیار ما قرار دهد. (رحیم نژاد، ۱۳۶۴)

تعصب از ریشه عصب و عصبانیت به معنی تشدد و خشونت و جزم اندیشی برخلاف تسامح و مدارا گرائی تعبیر شده که شخص متعصب نمی‌تواند اندیشه و تفکر مخالف خود را بپذیرد بلکه همیشه برحق بودن خود و باطل بودن دیگران اصرار می‌ورزد؛ اگر دقت کنیم دیده می‌شود که اساس این لجاج و عناد بی‌خبری و جهل است چون شخص متعصب از بیماری خود بی‌خبر است و نمی‌داند که با چه بلایی مبتلا است و این بی‌اطلاعی سبب می‌شود که او خود را داناتر از دیگران قلمداد نموده و آراء و عقاید دیگران را ناشی از نادانی آنان بداند در حالی که خود در جهل مرکب گرفتار است.

مولوی این سخن را در قصه اختلاف مردم شهری در شناسائی فیلی که در یک تاریک خانه بوده و جهت شناسائی آن هریک از افراد مورد بحث با لمس جزء از بدن آن او را به زعم خود تعریف می‌کرده اند، به خوبی بیان داشته و در نهایت نتیجه‌گیری کلام خویش را چنین خلاصه می‌کند:

در کف هرکس اگر شمع بودی اختلاف از گفت شان بیرون شدی

ملای رومی بلخی، اختلاف را ناشی از نبود شمع (علم یا روشنایی) دانسته است، او بدون هیچ تردید و تزلزلی گفته است که اگر این جماعت از مزایای نور و روشنایی برخوردار بودی از اختلاف و چنددستگی‌های پیدامی‌کردند و دچار اختلاف نمی‌شدند. از نظر مولوی علم و آگاهی سببی است برای دستیابی به شناخت درست از حقایق اگر جامعه یا مردمی دچار تفرقه و اختلاف اند، حتماً جهل در میان شان حاکم است زیرا علم در ذات

خود وحدت‌زا و یگانگی آور است. البته این بدان معنا نیست که هر که علم داشت با عالم دیگر دچار اختلاف نظر نمی‌شود بلکه با وجود اختلاف نظر، ظرفیت شنیدن و استدلال در میان اهل علم و دانش وجود دارد اگر نظری رد یا قبول شود، خشونت و لجالتی در کار نخواهد بود.

تجارب امروز ثابت می‌سازد که ریشه‌خامی و تعصب بر عدم رشد و بلوغ فکری انسان نهفته است چنانچه اگر رشد و تحول مثبت و سازنده در مغز و فکر انسان بوجود نیاید و مغز انسان هم‌دوش با دیگر اندام‌ها و اعضای وجودش رشد مناسبی نکند، تحول مثبتی را نپذیرد و یک حالت انجماد و ایستا را داشته باشد و در حالت انجماد مطلق باقی بماند، مانند مغز طفل کوچکی که خودش هر روز از نظر سنی و جسمی رشد کرده ولی مغزش متعادل با اعضای دیگر وجودش رشد متعادلی نمی‌کند و در یک حالت ایستا باقی می‌ماند و هرچه اندام‌های دیگر وجودش رشد می‌کند مغز آن به همان حالت اولیه باقی مانده مانند انسان‌های عقب مانده ذهنی که هر چند از نظر جسمی بزرگ می‌شوند مگر، مغز شان مغز همان طفل کوچک بوده و رشد متوازن و متکاملی ندارند که بعضاً می‌بینید بعد از کمال رشد فیزیکی و با داشتن هیكل بزرگ و کلان آنچنانی هنگام صحبت و گفتگو حرف‌های کودکانه و نامتناسب به سن و موقعیت خویش به زبان می‌رانند که خود نمونه‌ای از عدم رشد و یا رشد نامتعادل فکر و مغز ایشان با سایر اعضای فیزیکی وجود آنها را نشان می‌دهد.

البته این رشد نامتعادل سبب بروز مشکلات غیر طبیعی در مسیر زندگی فردی و اجتماعی انسان و جامعه نیز می‌گردد و این مشکل زمانی بغرنج و بزرگ می‌شود که اشخاص دارای مشکلات مغزی این چنینی، نه تنها تصمیم‌گیرنده سرنوشت شخص خود بوده باشند بلکه تصمیم‌گیرندگان سرنوشت جامعه و ملتی هم گردند. ضعف این بلوغ فکری و رشد ذهنی زمانی بیشتر درک می‌شود که در سطوح بالا جامعه‌یی به کمبود و یا نبود چنین رشد فکری مواجه گردد. این مشکل زمانی حاد خواهد شد که افراد دارای مغز کوچک بدون رشد ذهنی و بلوغ فکری خواسته باشند برداشت‌های ناقص و نارسای خود را از مسایل عمده اجتماعی و سیاسی جامعه به منزله وحی منزل غیر قابل تعدیل و تغییر تلقی کرده و چنین افکاری را به زور بر جامعه بقبولانند که در آن صورت فقط می‌توان گفت وای بر حال چنین جامعه! (جعفری، ۱۳۹۰)

نتیجه‌گیری

مولوی در حکایت «فیل در خانه تاریک» شخص خام و متعصب را به میوه‌های ناپخته و خام شبیه دانسته است که هنوز به پختگی کامل نرسیده است و از این جهت مانند میوه‌های ناپخته که شاخ‌های درخت را محکم گرفته و خود را به آن چسپانیده و جدایی از شاخ‌های درخت را نابودی خود فکر می‌کند؛ شخص متعصب هم نظیر آن بوده بر خلاف میوه‌های پخته و رسیده که وابستگی خود را دیگر به شاخ‌های درخت احساس نمی‌کنند و مولوی میوه‌های پخته را چنین وصف کرده و گفته است:

چون پیخت و گشت شیرین لب‌گزان سست گیرد شاخ‌ها را بعد از آن

از نظر مولوی انسان وارسته و عاقل مانند میوه‌های پخته بوده که به زرق و برق‌های ظاهری و روش‌های غلط و نادرست اصرار نورزیده و زمان اثبات حق، آن را می‌پذیرد.

همچنان مولوی انسان متعصب را شبیه جنینی که در شکم مادر خود بوده و از خون تغذیه می‌کند و هنوز به پختگی و رشد خود نرسیده شبیه دانسته است؛ بدون شک و تردیدی می‌توان گفت که تمام گفته‌های مولوی در مورد تعصب با مصادیق در جهان معاصر حقیقت می‌نماید و رهنمود مولوی برای رهایی از شر این بالای جامعه انسانی نیز بسیار مفید و کارساز است چنانچه اگر افراد متعصب با تأمل و دقت به وضع و حال خود رفتار کنند و در پی اصلاح خود از راه افزایش علم و دانش برآیند، آن زمان جامعه به طرف تعالی و تکامل سوق داده شده و ریشه‌های لجاج و عناد خشکانده خواهد شد.

اینک دو بیت ذیل را به عنوان حسن ختام این مقاله از مثنوی معنوی مولوی، انتخاب و برای خوانندگان محترم پیش کش می‌نمایم؛ امید است که خوانندگان ارجمند با خواندن این دو بیت به کثرت‌گرایی در اندیشه مولوی توجه فرموده و بدانند که مطالبی بسیاری در مثنوی می‌توان یافت که مقالات زیادی از عهده شرح و تبیین آنها بیرون آمده نمی‌توانند؛ چه برسد به یک مقاله چند صفحه‌یی پیش رو.

از نظرگاه است ای مغز وجود اختلاف مؤمن و گبر و یهود

(مولوی، ۱۳۸۹)

بل حقیقت در حقیقت غرقه شد زین سبب هفتاد بل صد فرقه شد

(همان)

منابع

- ۱) استعلامی، محمد. (۱۳۸۶). درس مثنوی. چاپ ششم. قم: انتشارات خاشع.
- ۲) اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۱). چهار سخنگوی وجدان ایران. چاپ اول. تهران: انتشارات بعثت.
- ۳) اقبال، افضل. تأثیر مولانا بر فرهنگ اسلامی. (۱۳۶۳). چاپ اول. تهران: انتشارات مطبوعاتی عطایی.
- ۴) آریا، غلام علی. (۱۳۹۰). کلیاتی در مبنای عرفان و تصوف. چاپ پنجم. تهران: انتشارات بعثت.
- ۵) بلخی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، ۱۳۸۹. بر اساس نسخه رینولد نیکلسن، انتشارات پیام عدالت، چاپ سوم.
- ۶) جعفری، محمدتقی. (۱۳۹۰). مولوی و جهان بینی در مکتب‌های شرق و غرب. چاپ هفتم. تهران: انتشارات بعثت.
- ۷) جعفری، محمدتقی، عوامل جذابیت سخنان مولوی. ۱۳۸۲، انتشارات تهران، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- ۸) رحیم‌نژاد، سلیم. (۱۳۶۴). حدود آزادی انسان از دیدگاه مولوی (جبر و اختیار). تهران: انتشارات طهوری.
- ۹) زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۲). پله پله تا ملاقات خدا. چاپ ششم. تهران: انتشارات علمی
- ۱۰) نصری، عبدالله. (۱۳۷۱). سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب. چاپ سوم. تهران: انتشارات علامه طباطبائی.
- ۱۱) نیکلسون، رینولد الین. (۱۳۷۸). شرح مثنوی معنوی مولوی. ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۲) همایی، جلال‌الدین. (۱۳۶۲). مولوی‌نامه (مولوی چه می‌گوید؟). چاپ پنجم. تهران: انتشارات آگاه.
- ۱۳) دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۶۷. لغت‌نامه دهخدا. چاپ ششم، انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۴) معین، محمد. ۱۳۸۵. فرهنگ معین. چاپ اول، انتشارات زرین
- ۱۵) عمید، حسن. ۱۳۶۵. فرهنگ عمید. چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۶) Oxford dictionary, 1386. Oxford University press.